گذر

موقعیت جغرافیایی ابوموسی

محمود فاضلی

■ جنوبی‌ترین جزیـره ایرانی آب‌های خلیج‌فارس، جزیره ابوموسی است. این جزیره در ۲۲۲کیلومتری بندرعباس، همچنیـن در ۷۵کیلومتری بندر لنگه و۶۰کیلومتری شـمال امارت شارجه در امارات واقع شده است و ۱۶۰ کیلومتر از تنگه‌هرمز فاصله دارد. جزیره ابوموسـی یکی از ۱۴ جزیره استان هرمزگان است که بیشترین فاصله از سواحل ایرانی خلیج‌فارس را دارد. مسـاحت جزیره ۱۲/۸ کیلومتر مربع است و به لحاظ وسعت سومین جزیره شهرستان محسوب می‌شـود. ایـن جزیره فاقـد آب و اراضی مناسـب کشاورزی است و کشت و زرع محدود در آن صورت می‌گیرد. بیشـتر مردم بومی محـل به صید ماهی اشـتغال داند. پرتـلاش، کم‌توقع و بـاراده بودن از ویژگی‌های مردم این جزیره است.

این جزیره یکی از مراکز صدور نفت خام است که با ظرفیتی قابل توجه فعالیت می‌کند. جزیره ابوموسی در ۲۶ درجه خط عرض شمالی و در ۵۵ درجه خط طول شـرقی واقع شده اسـت. فاصله میان «جزیره ابوموسی» و جزایر تنب به دلیل عمق مناسب آب تنها مسیر قابل کشتیرانی برای نفتکش‌های بزرگ است. در جزیره ابوموسی باغ‌های پراکنده‌ای همراه درختان نخل خرما وجود دارد و نخلسـتان از چشم‌اندازهای آشـنای آن اسـت. سـواحل زیبای خلیج‌فـارس و غروب‌هـای رویایی آن مهم‌ترین جاذبه شهرسـتان ابوموسی را تشکیل می‌دهد. این جزیره یکی از مراکز صدور نفت خام کشور است که با ظرفیتی قابل توجه فعالیت می‌کند. نفت این جزیره که به میدان مبارک در بخش دریایی خاور جزیره محدود اسـت، از نظر گونه و کیفیت، بهترین نفت در خلیج‌فارس شناخته شده است. منابع نفت جزیره سوری را که نقش مهمی در صـادرات نفتی کشـور دارد، می‌توان از مهم‌ترین منابع زیرزمینی این شهرستان نام برد.

کشاورزی و دامداری به مفهومی که برای اقتصاد این منطقه تعیین‌کننده باشد، در این جزیره وجود نـدارد. آب و هوای جزیره بومـوسـی گرم و مرطوب است و چون به خط اسـتوا نزدیک است، هوای آن از هوای سـایر جزیره‌های ایرانی خلیج‌فارس گرم‌تر اسـت. بارش، بیشتر در اواخر زمسـتان و اوایل بهار است. این جزیره رودخانه ندارد و تنها در شمال آن، چند مسیل خشک وجود دارد، اما دارای آب شیرین بـوده و آب آشـامیدنی مردم از چـاه و باران تامین شـده، یا با لنج و کشـتی از بندر لنگه و بندرعباس به این جزیره حمل می‌شود. جزیره بوموسی از لحاظ پوشش گیاهی فقیر و دارای فلور گرمسیری است و برخی گیاهان نواحی خشک در آن می‌رویند که به مصرف چرای دام‌های محلی می‌رسـد. در سال‌های پرباران، گیاهان علفی و بوته‌ها، رشـد زیادی کرده و تمامی سـطح جزیره و کف دره‌ها پوشیده از گیاه و یکپارچه سبز می‌شود. شماری از ساکنان جزیره از راه صید ماهی و مروارید امرار معاش می‌کنند. آب‌های پیرامون ابوموسی دارای بهترین گونه مروارید است. فاصله دریایی بوموسی تا خرمشهر ۴۸۰، تا بندر امام خمینی ۴۶۰، تا کویت ۴۵۰، تا بوشهر ۲۳۵، تا دوحه ۲۰۵، تا کیش ۷۰، تا سـوری (سیری) ۳۱، تا لنگه ۴۱، تا مسـقط ۳۱۰ مایل دریایی است. ابوموسی از دیرباز تاکنون به نام‌های بوموسی، بابا موسی، بوموف، ابوموسی و گپ سبزو خوانده شده است. واژه بوموسی از دو پاره «بو» و «موسـی» تشکیل شده است، که «بو» به معنای رایحه اسـت و کوتاه‌شده آن، «بود»، «باشـد» و «باشـیم» اسـت. «بوم» به معنای جا، مقام، منزل، ماوا و سـرزمین اسـت و «موسی» هم نام شخص است و بوموسی، یعنی سرزمین موسی. بنابراین می‌توان گفت که پیش از اسـلام، شـخص ایرانی‌الاصل سرشناسی به نام موسی، در این جزیره زندگی و شـاید هم حکومت می‌کرده و نام جزیره از نام او گرفته شده است.

این جزیره در اسناد تاریخی بوموو BOUMOU و بوم واوAOU یعنی آب (معرب آن بومف) و بوموسو و گپ سبزو نام داشته است (به معنای جای سبز). در نقشه‌های قدیمی بوموف یا بوموسو ثبت شده (بوم به معنی مکان) است و «سو» چند معنا دارد سوSOU مخفف سوزSOUZ نام یک نوع سبزی است و به‌طور کلی نیز در زبان فارسی کهن معنای سبز می‌دهد و در مجموع می‌توان آن را به معنای سرزمین سبز نامید. جمعیت ابوموسی، طبق سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۸۵، برابر با ۱۷۰۵ نفر بوده است. بیشتر این ساکنان شهروندان ایرانی هستند و اقلیت اماراتی که در آن سـاکن هستند بر اساس قراردادی میان ایران و امارات حق اقامت دایم در ابوموسـی را دارند. گفته می‌شود این جزیره در حوزه آبزی‌پروری و شیلات، صید و صنایع تبدیلی قابلیت‌های فراوانی دارد. در بخـش جهانگردی نیز با توجه به جغرافیای منطقه سواحل بکر و مرجانی و دسترسی به آب‌های آزاد و تمـام نقـاط خلیج‌فارس از راه‌هـای دریایی و هوایی، در حوزه بازرگانی و تجارت نیز ظرفیت بسیار بالایـی دارد. در این جزیره بیکاری وجـود ندارد اما بی‌تردید با حضور سرمایه‌گذاران اشتغال در شهرستان تضمین خواهد شد.

منابع:

۱- جزیره بوموسـی، ایرج افشـار سیسـتانی، دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، ۱۳۷۴
۲- جزیره بوموسی و جزایر تنب‌بزرگ و تنب‌کوچک، جعفری ولدانی، ۱۳۷۶
۳- سایت کویرها و بیابان‌های ایران
۴- نگاهـی دوباره به جزیره ابوموسـی، گفت‌وگو با فرماندار ابوموسی، ایسنا ۹۱/۲/۸

سوسیالیست‌های خداپرست و اخلاق‌گرا

محمد نخشب و سوسیالیسم او

محمد نخشب در کنار مادر

محمود نکوروح

سوسیالیسم «نخشب» سوسیالیسمی «اخلاق‌گرا» بود که هنوز هم برای بسیاری فهم آن مشکل است درحالی که در جهان غرب هم بسیاری مارکسیست‌ها امروز نظرشان به دیدگاه‌های «کانت» معطوف شده است. «سوسیال‌دموکراسی»ها در اروپا حاصل عملکرد «انسان اخلاقی» است، و «جایی که خدا نباشد انسـانی هم نخواهد بود.» به نظر ژوزف ایلیچ فیلسوف روس بی‌توجهی به این امر روسـیه شوروی را به فروپاشی رهنمون شـد. اسـتبداد ایدئولوژیک حاصل بی‌توجهی به انسان بود؛ مفهومی فرهنگی که کرامتش با حقوقش محقق می‌شـود. محمد نخشـب در آن زمان حقوق خوانده و تزش «حقوق و اخـلاق» در جامعه بود. دیدگاه‌های هگل و مارکس در اینجا «کارآیی» نداشت به ویژه که ما علوم انسانی نداشتیم. او اولین کسـی بود که «سوسیالیسم و دموکراسی را لازم و ملزوم هم دانسـت؛ امری که نوعی «آوانـگارد» را در رابطه با مدرنیته و حقوق و... تداعی می‌کرد. مدرنیته هم ابتدا از بستر کلیسا در قرن پنجم سربر آورد.» (از کتاب مدرنیته چیست، آلکسیس نوز) او سوسیالیسـم بر پایه خداپرسـتی را تنها «جایگزین» تئوریک برای نسل‌های بعدی ارایه کرد. معمای سوسیالیسم او آن اسـت که بسـیاری به دلیل تبلیغات عریض و طویل و گسترده «سوسیالیسـم مارکس» تصور کرده‌اند که هر کس سخن از سوسیالیسم گفت منظورش همان مارکسیسم بوده، درصورتی که ما در هر کشور و ملتی که برای عدالت اجتماعی مبارزه کرده سوسیالیسم «برنامه» داریم، همان قدر که تاریخ «بورژوازی و سرمایه‌داری داریم.»

و اما نهضت خداپرسـتان سوسیالیسـت که با نگاه امروز می‌شود آنها را «چپ‌های اخلاق‌گرا» نامید، جوانان مسلمانی بودند بیشتر «اخلاق‌گرا» که در اسلام مبنا «تقوا» است: «ان اکرمکم تقواکم» و در اسـلام «قسط» را داریم که هر کس به سـهم خود و ارزش کار خود بهره باید ببرد «لیس للانسـان الی ماسعی.»

از منظر فلسـفی ما یک سوسیالیست مارکسیست را در مجموع سوسیالیسـت در نظر نمی‌گرفتیـم. به دلیل آنکه او مبنـای عقیدتی خـود را مطابق نظر مارکس «ماتریالیسـم دیالکتیـک» باور کرده اسـت و فرهنگ را روبنا به حسـاب مـی‌آورد، اقتصاد را مبنا قـرار داده، که برآن مبنا هر کس در جست‌وجوی سود بیشتر است. «ایده‌آلیسمی که تناقض را در بطن خود داشـت» (مارسل گوشه)، امری که از قرن پانزدهم در اروپا بیشـتر با رشـد بورژوازی و شهرنشینی شایع شد و «اومانیسم» مدرنیته از یاد رفت چه «رشد سرمایه و تکنیک که دینامیسم خاص خود را داشت جبری شده بود» (مارسل گوشه فیلسوف سیاسی) تفکرات مارکس بازتاب آن شرایط بود و امروز معلوم شده «هر ایده‌ای محصول شرایط اجتماعی خود است.» (آلن تورن)

«تاریـخ عبارت از واکنش انسـان در برابر شـرایط حاکم است.» (هابرماس) به همین دلیل نخشب بر ضرورت رعایت «اخلاق» در سیاسـت و جامعه تاکید مکرر داشـت. آنچه در خداپرستی مطرح است آن است که هرگونه شیئی - پدیده، موجـود از حالت قدسـی بـه‌در آمده. «لا الـه»، آنچه که در کشـورهای شرقی به ویژه با همه مسـلمانی با «خرافات» نتوانسـته‌اند از دام آن رها شوند تا «خود – من- شما – ما» شوند و شـخصیت پیدا کنند، به همین دلیل به دموکراسی هنوز نرسیده‌اند. تنها با نگرش «خداپرستانه است که می‌شود «خود»را یافت، چه انسـان اسطوره‌سـاز اسـت وگرنه تمام مشکلات بشر از ماده‌پرستی نیست»، با خداپرستی می‌شود هرگونه مطلق‌نگری، خیره‌سری را از قبل زایل کرد و «بازتولید مداوم را» در سـایه نگرش چندبعدی پلورالیسـم فکری که بنیان هر گونه «آزادی» اندیشـه - بیان – سیاسـت است و دگرگون‌سـاز و مسوولیت‌آفرین اسـت تضمین کرد و تداوم بخشید، و از قبل پذیرفت که «واقعیت خود یک فرآیند است» و مطلق نیست. چه درهرصورت ما از طریق خصوصی کردن تجربه دینی خصوصی‌ترین اسطوره‌هایمان را پروبال می‌دهیم، و حتی دین را بر اساس زندگی شخصی‌مان تعریف می‌کنیم یا اسطوره و آیین را بر اساس زندگینامه شخصی منابعی تلقی می‌کنیم که هویت شـخصی‌مان را برایمان مهیا کرده است، یعنی باز نوعی مطلقیت را از قبل و درون خود می‌پذیریم. ما با «الهیات تنزیهی» از آن زمان با شکسـتن بت‌های ذهنی و اسطوره‌ها و مطلق‌های درونی با الهیات فرهنگی و تنزیهی که «مبنای آن آگاهی» بود، برگرفته از ادیان توحیدی و ابراهیمی زمینه رشد را با تفکر فلسفی و روشنفکرانه فراهم می‌آوردیم تا «خودسازی» را در جهت رفتن به سوی پیشرفت و توسعه هموار کنیم چه وقتی خدا را مطلق می‌کردیم هرگونه مطلق را رد می‌کردیم، چه در مکان، چه در زمان، چه در بیان، چه در فهم، چه در تصور، و هر گونه بیانی را برای بیان این «مطلق» ناکافی برای ابراز آن در نظر می‌گرفتیم که «لیس کمثله شیی» قرآن کریم. و بنابراین تکیه‌گاه ما یک مفهوم «کمال اخلاقی» بود.

از این‌رو برای آرمان شدن حقیقت هرچیز نمی‌توانیم در گستره شهود ناب بررسی کنیم حتی با «خرد محض» کانت، چه «پای استدلالیان چوبین بود» (مولانا)، بلکه باید شکلی تاریخی از دانش را متصور شویم که بالاجبار به نوشتار وابسته است و نوشتار و حتی فرهنگ معلوم شده که امروز جز پیچیده کردن اشکال مختلف حقیقت و دور کردن انسان از طبیعت و مفاهیـم ناب کاری انجـام نداده‌اند و نمی‌دهند. در نتیجه باور ما با اندیشه خداپرستی و جهان‌بینی توحیدی از ابتدا بر این مبنا قرار می‌گرفت که انسان درهرصورت به‌دلیل پیچیده کـردن مفاهیم زمان، مکان، فرهنگ، و ایده‌های تجریدی از موقعیت طبیعی، حقیقت بنیادیـن و... بالاخره دور می‌افتد و با این بینش خود را دور می‌نگریسـت. پس با این نگرش هرچیز قابل تغییر، کمال، تصحیح، و برگشـت و قابل انتقاد بود. در دنیایی که امروز معلوم شـده تمام حقایق مفهومی به جز بازی کلمات و واژه‌ها نیست، و قوانین علمی که غالبا مبتنی بر ریاضیات است ابطال‌پذیر است و مدرنیته چیزی نیست جز آنکه بپذیریم بیانات و برداشت‌های ما از حقایق جز استعاره‌ها و مجازها نیستند و... زیرا حقیقت هرگز در دسترس ما قرار نخواهد گرفت و... تنها با الهیات «کمال‌طلب» می‌شود مدارج ترقی و توسعه را پیمود. بدین‌گونه بود که ما فرهنگ را زیربنا گرفته و اصولا ملی - اسلامی «فرهنگی» بودیم. در حوزه‌های آکادمیک و روشـنفکری فعال، که نخشب حقوق خوانده بـود و بعد دکترای مدیریت در آمریکا گرفت، چه با جهانی شـدن و کوچک شـدن جهان ما از هگل و مارکس و... گذشته بودیم و بیشتر نیاز به تحلیل «شرایط» داشتیم که سخت نیازمند «توسعه پایدار» بودیم (مهندس سحابی). در زمانی که روشـنفکری غرب بعـد از مکتب فرانکفورت و اگزیستانسیالیسم سارتر و... نیچه‌ای شده بودند و «نهیلیست» (هابرماس) جنبش ۱۹۶۸ را در فرانسه داریم که حتی حزب کمونیست را به حاشیه راند. ولی ما تازه روند «نوزایی» را در دهه ۲۰ آغاز کرده بودیم که با کودتای ۲۸ مرداد سقط شد. با این‌حال ما با هر ایسمی که ما را از «خود» غافل می‌کرد به دلیل مطلقیت آن درنهایت در تضاد بودیم.

آن‌روز محمد نخشب مبنای جهان‌بینی را عملا «الهیات تنزیهی» که از هر پدیده افسون‌زدایی می‌کرد، ارایه کرد که تازگی داشت. چه مشکل اصلی ما هنوز هم «خرافات‌باوری» بوده و است. از این رو در برابر نابرابری‌ها و تبعیض‌ها در جامعه بی‌تفاوت نبود، و در اقتصاد به سوسیالیسم و برنامه می‌رسید. حاصل نهایی‌اش «سوسیال‌دموکراسی» بومی بود، که اینها را برای مردم ایران در یک نظام دموکراتیک میسر می‌دید و ما شـاهد تضاد بین «نیروی کار و سرمایه» از یک‌سو و مبارزه بین «استعمارگر و استعمارشـده» از سوی دیگر بودیم. در ایـن تفکر ایمان به «خدا» به ایمان به آزادی انسـان منجر می‌شد؛ امری که حاصلش «استعلای» نوع بشر بود که حتی در اروپـا هم منجر به توجه به این «اسـتعلا» و ضرورت آن برای رسیدن به «سوسیال‌دموکراسی»هایی از سوی احزاب سوسیالیست اروپا در قرن بیستم شد. به این‌گونه مطلقیت از ایده مارکسیستی تا از هر ایده‌ای زایل شد. ما بعد از جنگ جهانی دوم مکتب فرانکفورت را داریم که هابرماس و مارکوزه و ژان ژورزو... در فلسفه مدرن حاصل آن است، چه نگاه‌شان معطوف به فرهنگ شد و دیگر انسان حیوان اقتصادی معرفی نشـد، حتـی «اراده معطوف به قدرت» نیچه، چه با رشـد آگاهی‌هـا و ارتباطات «این اراده معطوف به خرد انتقادی تا نقد اخلاقی قدرت شد.» (هابرماس)

جشن کارگری اول ماه «می»

ادامه از صفحه ۱۱

پـس در جامعـه سـرمایه‌داری امـروز «گورکن» نقش و رسالت خود را از دست داده و تبدیل به «درمانگری» شـده که باید تلاش کند که بیمـار را از مرگ نجات دهد! آیا به راستی چنین است؟ آیا نظام سرمایه‌داری موفق به حل همه تضادهای درونی و ساختاری خود شده است؟ پس این بحران‌ها چیسـت و چرا مردم، طبقات زحمتکش، فریادشـان از عملکردهای نظام بهره‌کـش ناعادلانه به آسمان رسیده؟ پل متیک اقتصاددان برجسته و بسیار مشهور انگلیسی در کتابی در نقد «انسان تک‌ساحتی» مارکـوزه می‌گویـد تضادهـای نظام سـرمایه‌داری به هیچ‌وجه «در عصر سیسـتم‌های خودکار (اتوماسیون) از میان نرفته بلکه در واقع همان‌طور که مارکس نشان داده است این دو نظام با گرایش روزافزون به «نوآوری» در سرمایه‌اندوزی نه‌تنها کار بی‌ارزش نشده بلکه «جامعه اکنون بیش از هر زمان دیگری در گذشـته وابسـته به پرولتاریـای صنعتی اسـت و از این‌رو قـدرت آنها نیز هم‌تراز با آن، بیشتر. بنابراین، این وابستگی روزافزون به «پرولتاریای صنعتی»، به گفته پل متیک موقعیت آنان را در «جامعه رفاه» بهتر و مستحکم‌تر کرده و نقش‌شان را در صحنه سیاسـی جامعه بحران‌زده سـرمایه‌داری چشمگیرتر کرده است.[۱۲] متیک در رد ادعای مارکوزه که «جامعه رفاه» می‌توانـد «تقاضای کاذب» به وجود آورده و آن را بـا «توانایی بـاروری‌اش» برآورد و به این ترتیب طبقه کارگر را در وابسـتگی نگه دارد، می‌گوید: قدرت‌های سلطه‌گر سرمایه‌داری که دیگر قادر به بیرون کشـیدن آن مقدار نیروی کار اضافی که بتواند انباشت سـرمایه خصوصی سودآوری را تامین کند، از توده‌های زحمتکش خود نبودند، دریافتند که منابع تامین نیروی کار اضافی در آن بخش کم‌توسـعه جهان نیز خشکیده و رو بـه اتمام اسـت... . از آنجا که امکان افزایش سـود به نحو دلخواه از راه رشـد سرمایه در کشوهای صنعتی وجود ندارد و در کشـورهای توسعه‌نیافته نیز این سود به دلیل بی‌بهره‌بودن‌شـان از سرمایه کاهش می‌یابد، از این رو ادامه استثمار و بهره‌کشی از مناطق عقب‌مانده به موجب بحران در کشورهای متروپل است که اکنون در سرتاسر جهان سرمایه شاهد آن هستیم.[۱۳]

پل متیک به نکتـه جالب دیگری اشـاره می‌کند و آن اینکه در جهان سـرمایه‌داری «فقر مطلق آن چیزی نیسـت که برای به‌وجودآمدن احساسـات مخالفت‌آمیز موردنیاز باشـد.» و می‌گوید: «احتیاجی نیست مردم به حد گرسـنگی و قحطی‌زدگی برسـند پیش از آنکه به شـورش برخیزند. آنها هنگامی ممکن اسـت به این کار مبادرت ورزند که نخستین دسـت‌اندازی‌های جدی به وضع معمول و متعارف‌شان انجام شود... زیرا مردمی که به لحاظ مادی در موقعیت بهتری قرار دارند، تنگنای مادی و محرومیت را زودتر و سخت‌تر احساس می‌کنند... و برای حفظ «وضعیت متعارف» زندگی‌شـان که به آن عادت کرده‌اند، مصرتر و پیگیرند.»[۱۴]

هنگامی که مارکس درباره «رسـالت تاریخی طبقه کارگـر» در پایـان دادن به نظام سـرمایه‌داری سـخن می‌گفت، گفته‌اش بر پایه: «انباشـت سـرمایه» و سلب مالکیت از بسـیاری توسـط عده‌ای انگشت‌شمار بود. او به درسـتی می‌دید که توسعه و گسترش سرمایه سبب دوگانگی و قطبی‌شـدن جامعه به یـک اقلیت کوچک سرمایه‌دار و اکثریت عظیم مردم فاقد سرمایه خواهد شد (شعار تکان‌دهنده تظاهرکنندگان وال‌استریت: یک درصد آنها ۹۹درصد ما) مردمی که مجبورند برای گذران زندگی «نیروی کار» خود را بفروشـند و ناتـوان از ادامه زندگی هنگامی که دیگـر خریداری برای آن نیسـت (بیکاری وحشتناک در غرب). پل متیک چنین پیشگویی می‌کند: ... انسان تک‌ساحتی نمی‌تواند برای مدت‌زمان درازی دوام آورد. او با نخستین درهم‌شکستگی اقتصاد سرمایه‌داری از صحنه ناپدید خواهد شد، آن هم در حمام خونی که نظم سرمایه‌داری از هم‌اکنون برای وی فراهم کرده است. نظام سرمایه‌داری در اوج قدرت و توانایی بلامعارضش بی‌نهایت آسیب‌پذیر و شکننده است، راه گریزی به هیچ‌جا ندارد، جز گورسـتان؛ مرگ و نابودی، یگانه راه برون‌رفت برای اوسـت. هرچند فرصت‌ها و امکان برای شورش و طغیان کم است، اما هنگام سپر انداختن نیست، نباید به شکست یا عدم موفقیت اعتراف کرد.[۱۵]

و جشـن اول ماه می- روز کارگر- همین امید را ندا می‌دهد.

پی‌نوشت:

۱. I. Fulcher. Capitalism: A Very Short Introduction
۲. همان‌جا
۳. مانیفست کمونیست
۴. همان‌جا
۵. Rosa Luxemburg, Selected Political Writings
۶. همان‌جا
۷. فرد گبوری، اول ماه می از راه می‌رسد
۸. همان‌جا
۹. میشل لووی، جهانی شدن و انترناسیونالیسم، مانیفست پس از ۱۵۰سال
۱۰. هربرت مارکوزه، انسان تک‌ساحتی
۱۱. سی. بی. مک فرسون، سه چهره دموکراسی، ترجمه مجید مددی، نشر دیگر
۱۲. پل متیک، نقدی بر مارکوزه، ترجمه مجید مددی
۱۳. همان جا
۱۴. پل میتک، نقدی بر مارکوزه، ترجمه مجید مددی
۱۵. همان‌جا

جدول ۱۴۹۳

افقی:

۱ - درد مفاصل - یکی از ارکان وزن بحـر طویل ۲ - هوای فرنگی - کنایه از متکبر - پیامبر نقاش ۳ - خمیده - گلی با نام فرنگی - مرد تازی ۴ - سـمت راست - جمع مطلب - تخم مرغ فرنگی ۵ - زردآلوی نارس - مهره شطرنج - دوباره ۶ - شهری در روسیه - آفتاب نیست - سرپرست ۷ - پرگویی - پارچه کهنه - سخن‌دان ۸ - بالاپوش بلند - رکن اصلی نماز - پرچم - تفاله عسـل ۹ - نام خط معروف فارسی - بابا - سخن بی‌پرده ۱۰ - اسب چاپار - نقاب و روبند - کر نیست ۱۱ - تجهیز شده - هنوز لاتین - مشـاور ۱۲ - حرف فاصله - لبه شمشـیر - آدمی، بشر ۱۳ - روش - کشور نوشابه - مالیات فرنگی ۱۴ - جنـگ و پیکار - قالـب صنعتی - خداحافظی بیگانـه ۱۵ - ابزار دقیق برای سـنجیدن زمان - ذره با بار منفی

عمودی:

۱ - بخش سردسـاز موتور خـودرو - چنگ در زدن ۲ - صدای گربه - مصرف کردن - جاندار ۳ - قسمتی از یک مقاله - همسر فرعون - قطار ۴ - دارایی‌ها - عرب - ورزش مـادر ۵ - نیمی از یگان - طلیعه اعداد - زندگانی آسان - اثر چربی ۶ - بزرگان - ستاره کم پیدا - پیشوایی کردن ۷ - مادر وطن - نشـانه مفعولی - گروه ورزشی - میوه هزار دانه ۸ - حالت بین نشسته و برخاسته - شهری در اسـتان خراسان ۹ - چیره شده - از بت‌های زمان جاهلیت - واحد بازی تنیس - زنگ کاروان ۱۰ - غربو - سـازمان نفتی - خواستار و علاقه‌مند ۱۱ - خاندان - شیرینی فروش - تکرار حرف دوازدهم - چوبی نوک تیز برای راندن حیوان ۱۲ - برادر پدر - کلمه‌ای برای تاکید - دلیری ۱۳ - دوست و همدم - مهار - معمار شـهر برازیلیا ۱۴ - شهری در اصفهان - عید ایرانیان - آینه مقعر ۱۵ - کبود رنگ - سازنده ماشین‌آلات

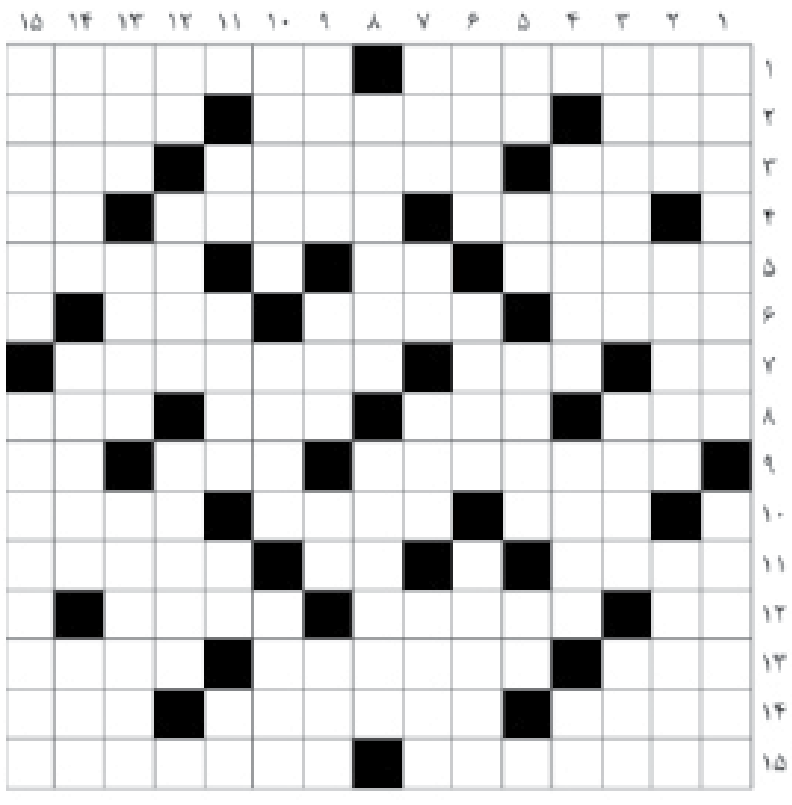

حل جدول ۱۴۹۲

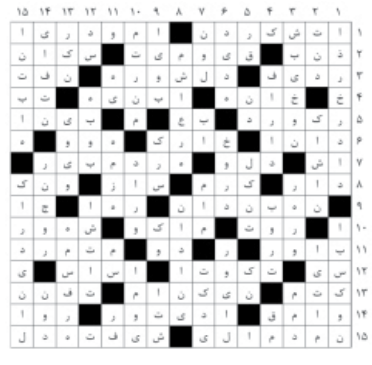

خبر

غلامرضا اعوانی:

حکمت الهی، علوم را اسلامی می‌کند

■ **مهـر**: غلامرضا اعوانی رییـس انجمن بین‌المللی فلسفه اسلامی در همایش ملی «هنر و تمدن شیعی» که یکشنبه ۱۰ اردیبهشت در حوزه هنری برگزار شد طی سخنانی به تبیین معنای هنر پرداخت و گفت: اگر تعریفی بخواهیم از هنر بدهیم که در قالب سنتی، الهی و شیعی بگنجد، باید بگویم که «هنر» نوعی ابداع در نهایت کمال است. ابداع یک صفت الهی است و انسان نیز به عنوان خلیفه‌الله خلق می‌کند. وی تمام صفات هنر را دارای جنبه الهی دانست و در ادامه تاکید کرد: هنر دارای سه وجه وجودی، معرفتی و نفسانی است که با هم پیوند دارند. ما بیشتر وجه سوم هنر را می‌بینیم و در وجه معرفتی و وجودی آن کمتر تامل می‌کنیم. این استاد برجسته فلسفه، زیبایی را ظهور کمال خواند و افزود: جمال و کمال با هم مرتبط هستند و تا کمال نباشد جمال روی نمی‌کند. زیبایی در کلمه «حسن» خلاصه شده است. کلمه حُسن و احسان در قرآن هم کمال به معنای جمال و هم کمال در معرفت است و هم احسان مرتبه‌ای از وجود انسان است و «محسنین» که در قرآن آمده کسـانی هستند که به درجه کمال رسیده‌اند. وی افزود: هر اثر هنری از آثار حکمت الهی اسـت؛ هنر آن‌طور که در جهان امروزه اتفاق افتاده با علم جدید همراه است اما از حکمت الهی جداست و در واقع هم علم و هم هنر از حکمت بریده است. اگر علوم با حکمت الهی پیوند می‌خوردند اسـلامی می‌شدند. هنر سـنتی ما همواره با حکمت همراه بوده اسـت. دشـوارترین بیان حکمت، حکمت در خاک، سنگ و چوب است و این هنرمندان سنتی ما بودند که حکمت الهی را ظاهر کردند. وی با اشـاره به نگاه افلاطون به هنر و هنرمند، تصریح کرد: هنر جزو مقوم تمدن است؛ اگر دین اساس نظری و حکمت عملی داشته باشد با هـر نوع ابداع و هنری جور نمی‌آید بلکه باید با مبانی سازگار باشد و هنرمندان ما نه‌تنها اهل ایمان و عمل صالح بودند بلکه اهل ذکر بودند.

رییس سابق موسسه حکمت و فلسفه ایران افزود: هنـر وحیانی موجـب ایجاد فکر و موجب سـکون و آرامش نفس می‌شـود که این با مسـاله «ولایت» که در تفکر شیعه متبلور است بسیار در ارتباط است. چون مقام هنرمند مسلمان و شیعه مقام «عبودیت» است و خودبنیان نیست بلکه خدابنیان است. هنر دینی باید با اعمال عبادی مناسـبتی داشته باشد علاوه بر آن هنر شـیعی انسان را زندانی نمی‌کند و یک افق لامتناهی به عوالم ملکوت و جبروت و لاهوت می‌گشاید و باعث انبساط و شادی می‌شود.

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو ۴۹۶

	۳		۲	۱	۵			
	۲	۵	۴		۶		۳	
	۶	۴	۳	۷	۸	۹		
			۶		۹		۸	۵
۹	۴		۸		۱			۳
۵	۸		۷					۹
۴			۹	۶	۲		۱	
۲			۱				۷	
		۳	۵	۸	۷		۹	

حل سودوکو ۴۹۵

۲	۸	۱	۵	۷	۳	۹	۶	۴
۹	۶	۷	۴	۲	۱	۵	۸	۳
۳	۵	۴	۸	۶	۹	۲	۱	۷
۷	۹	۶	۳	۱	۴	۸	۲	۵
۱	۴	۲	۷	۵	۸	۳	۹	۶
۵	۳	۸	۶	۹	۲	۷	۴	۱
۶	۲	۵	۹	۴	۷	۱	۳	۸
۸	۷	۹	۱	۳	۶	۴	۵	۲
۴	۱	۳	۲	۸	۵	۶	۷	۹

سودوکو سخت ۱۴۵

			۵			۸	۲	
	۱	۲	۶			۷		
	۶			۳		۱		۹
			۲	۷	۹	۵		
			۸	۱				۷
					۴	۹	۸	
۴		۶				۲		
	۸			۳				۱
			۹	۵			۴	

حل سودوکو سخت

۲	۸	۱	۵	۷	۳	۹	۶	۴
۹	۶	۷	۴	۲	۱	۵	۸	۳
۳	۵	۴	۸	۶	۹	۲	۱	۷
۷	۹	۶	۳	۱	۴	۸	۲	۵
۱	۴	۲	۷	۵	۸	۳	۹	۶
۵	۳	۸	۶	۹	۲	۷	۴	۱
۶	۲	۵	۹	۴	۷	۱	۳	۸
۸	۷	۹	۱	۳	۶	۴	۵	۲
۴	۱	۳	۲	۸	۵	۶	۷	۹